



و

## حافظ (ره)

رضا بابایی

### «قسمت اول»

چو من ماهی کلک آرم به تحریر  
تو از نون والقلم می پرس تفسیر

\* مقدمه اول:

میزان ارادت و تعلق خاطر شاعر پرآوازه ایرانی،  
خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به قرآن مجید، در  
مرتب‌ای از شفافیت و ظهور است که قطعاً نیاز به هیچ گونه شرح  
و بسطی ندارد. آن کیست که دیوان حافظ را، از روی  
انصاف و تأمل و بدون هیچ نوع پیش‌داوری از نظر بگذرانند و از  
بن دندان وی را در این بیت و دهابیت نظیر آن تصدیق نکنند؟

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ

هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

قرآن دانی حافظ، مانند دردمندی او، نیاز به هیچ گونه

تقریر و بیان ندارد؛

دردمندی من سوخته زار و نزار  
ظاهراً حاجت تقریر و بیان اینهمه نیست

از طرفی ادعای اشتغال به درس و بحث قرآن و انس با آن  
کتاب آسمانی، آن هم «در کنج فقر و خلوت شبهای تار» توابع و  
آثاری دارد که خلاف آنها، به گونه‌ای که نقض ادعا کند، در  
زندگی و دیوان اشعار حافظ مفقود است. البته این سخن به رغم  
مدعیانی است که از حافظ و دهاتن دیگر از شاعران پاکدامن  
این مرز و بوم، در تصور خود تردمانی چون خود ساخته‌اند. از  
همین گروه است که گاه، مقالات و اظهارنظرهایی دیده و  
شنیده می‌شود که مایه تعجب و تأسف انسان است.

این نظریات اعجاب‌انگیز و تأسف‌بار و صاحبان  
نظریه پرداز آنها، نگارنده این سطور را به یاد چندبیتی از مثنوی  
می‌اندازد؛

کارک خود می‌گزارد هر کسی  
آب، نگذارد صفا بهر خسی  
خس خسانه می‌رود بر روی آب  
آب صافی می‌رود بی اضطراب  
مصطفی‌مه می‌شکافد، نیم شب  
ژاژ می‌خاید ز کینه بولهب<sup>(۱)</sup>

حافظی که طوطی صفتانه از پس آینه، تنها سخنانی را  
می‌گوید که استاد ازل بر زبان او نهاده است؛

«در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند  
آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم»

شاعری که نسخه درمان بخش صدها بلا را، نیاز نیم شبی  
می‌داند و تنها نصیحتش به دل، سوز و گداز است؛

«دلا بسوز که سوز تو کارها بکنند

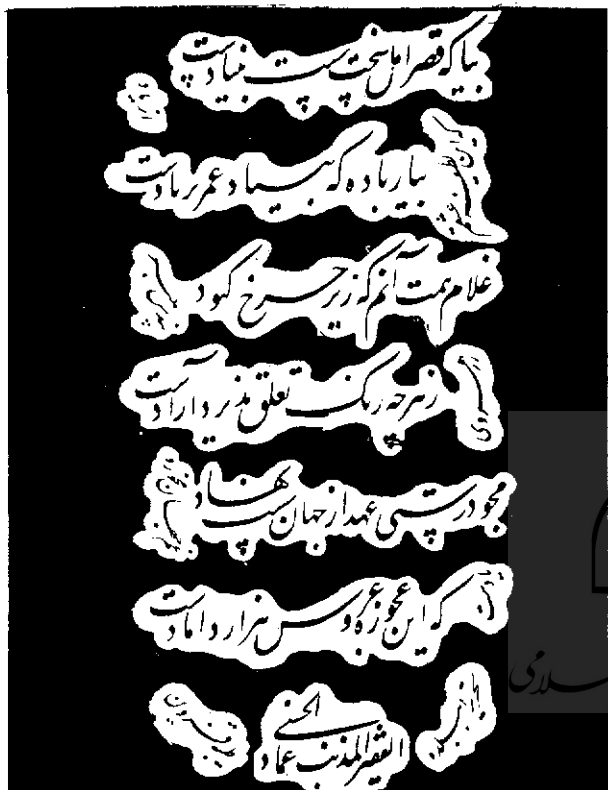
نیاز نیم شبی دفع صدمه بکنند»

کسی که به خود این گونه دل‌داری می‌دهد:

«حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور»

**وقتی نام حافظ در حلقه اهل  
حکمت و عرفان، برده می شود، بیشتر میان  
کلمات و اسامی، انس و آشتی است تا  
وقتی که حافظ را در کنار قافیه پردازان و  
سخن سنجان حرفه ای می نشانیم**



روح خود احساس می کند، پیداست که بیگانه و آشنای او، در میان چه گروهی از مردم یافت می شود. از همین جاست که وقتی نام حافظ در حلقه اهل حکمت و عرفان، برده می شود، بیشتر میان کلمات و اسامی، انس و آشتی است تا وقتی که حافظ را در کنار قافیه پردازان و سخن سنجان حرفه ای می نشانیم.

عنوان مقاله و بضاعت این قلم، اجازه یک بحث دقیق و عالمانه، در خصوص افکار و سیره عملی خواجه، نمی دهد. اما چنانچه، مباحثی بدین منظور، از قلم کسانی که اهلیت چنین بحثهایی را دارند، تراوش کند، امید می رود، گرد ستمی که سالها، خاطر آئینه صفت حافظ را مکدر کرده است، زدوده شود؛

آنکه به گریه سحری و نیاز نیم شبی هزار استظهار دارد؛  
«بیارمی که چو حافظ هزارم استظهار  
به گریه سحری و نیاز نیم شبی است»  
سحرخیزی که در دعای صبح گاهی اثرها می بیند؛  
«بخدا که جرعه ده توبه حافظ سحرخیز  
که دعای صبحگاهی اثری کند شما را»  
و خلاصه حافظی که در طوفان حوادث، می کوشد که دولت کشتی نوح را از دست ندهد؛

«حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح

ورنه طوفان حوادث ببرد بنیاد»

چگونه می توان حساب او را از انسانهای معتقد و متدینی که شبهای عارفانه و روزهای خداپسندانه دارند، جدا کرد؟ شاید تنها جرم حافظ، بیان هنرمندانه و پرهیزش از اصطلاحات رایج در اخلاق و عرفان نظری باشد! اما نباید فراموش کرد که اگر این مقوله را جرم پنداریم، در آن صورت حافظ، هم بندیهای بسیاری دارد که همه در سلک علما و حکما هستند، و به قول پروین:

گر حکم شود که مست گیرند

در شهر هر آنکه هست گیرند

**شاید تنها جرم حافظ، بیان هنرمندانه و  
پرهیزش از اصطلاحات رایج در اخلاق و  
عرفان نظری باشد**

و به قول خودش:

باز گویم نه در این واقعه حافظ تنهاست

غرقه گشتند در این بادیه بسیار دگر

از این «بسیار دگر» نامهای سنایی، مولوی، عطار، جامی، شیخ بهایی، حکیم لاهیجی، فیض کاشانی، ملا احمد نراقی، حاج ملا هادی سبزواری، علامه طباطبایی و قافله سالار موحدان این عصر، امام خمینی (رض)، شنیدنی است. زیرا انصاف آن است که جای حافظ در میان همین بزرگانی است که نام تنی چند از آنها آورده شد، نه در ردیف انوری و منوچهری و عنصری ... هر چند شاعر شیرین سخن شیراز، از حیث بلاغت و نکته سنجی، در میان این گروه نیز، مقام شامخی دارد. او که خود را از معتقدان می داند و «بخشایش بس روح مکرم» را در

بر دلم گرد ستمهاست خدایا مپسند  
که مکدر شود آئینه مهر آئینم

به هر روی، در این جستار، بعد از شرح کوتاهی از زندگی علمی و معنوی حافظ، سعی در آفتابی کردن رابطه مریدانه حافظ شیرازی با قرآن محمدی (ص) است، و اینکه اثرپذیریهای حافظ از کلام وحی به چه میزان و در چه گستره‌ای است، و اینکه آیا حضور آیات قرآنی به اشکال مختلف در جای جای دیوان حافظ، به اقتباسهای فنی و رایج، و ذکر کلماتی چند از قرآن محصور می‌شود؟ یا این تاثیر و تأثر در روح و جان بی‌شماری از ابیات حافظ، رخ می‌نماید، و خلاصه آنکه وقتی گفته می‌شود، حافظ مانند بسیاری دیگر از شاعران اهل دل، از قرآن متأثر است، یعنی چه؟ و این اثرپذیری را باید در کجای دیوان جستجو کرد؟

## دیوان حافظ نیز مانند اکثر آثار به‌جامانده از قرون گذشته، گرفتار نسخه بدلها و ضبطهای مختلف است

در ضمن در این گفتار از اشارت به نزاع مشهور در باب عرفان حافظ، تن می‌زنیم، زیرا به عقیده نگارنده، این مناقشه را باید بعد از تحقیقات موشکافانه‌ای که قدیماً و جدیداً از ناحیه محققین منصف و صاحب نظر، به عمل آمده است، تمام شده، اعلام کرد<sup>(۲)</sup>، هر چند ذکر نکات جدید و لطایف تازه، همیشه گرمابخش محفل حافظ دوستان این مرز و بوم است.

این را نیز ناگفته نگذاریم که بعد از تصحیح انتقادی دیوان حافظ از سوی کسانی چون محمد قزوینی و پس از تحقیقات پر دامنه حافظ شناسی، که بسیاری از مشکلات لفظی دیوان را برطرف کرد، در ادامه بررسیهای علمی درباره مضامین و مفاهیم اشعار حافظ و کشف ظرایف و دقایق ادبی، باید تحقیق در عناصر و رموز عرفانی اشعار این شاعر را پی گرفت، تا در ترسیم جهان بینی و عرفان نظری وی، قدمی برداشته شود.

باید اذعان کرد که حافظ شناسی در کشور ما، اینک در همین مرحله، یعنی عنایت به دقایق عرفانی و رموز معنوی غزلیات است. اگر روزگاری همه هم و غم برخی پیدا کردن نسخه‌ای معتبر از دیوان حافظ و چاپ انتقادی آن بود، امروز

همه همتها، در این وادی، باید به همدلی و هم‌زبانی با حافظ در سیر معنوی او، معطوف شود؛ یعنی، همراه و هم‌سویا حافظ، خرقة صوفی را به خرابات بریم و شطح و طامات را به بازار خرافات، و دست دردست حافظ، فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم<sup>(۱)</sup> و از چشم حافظ ببینیم که چگونه گل آدم به دست ملائک سرشته می‌شود، تا شاید «راهیان حرم سترو عفاف ملکوت» با راهنشینی چون ما نیز، «باده مستانه» زنند.

### \* مقدمه دوم:

همانطور که در مقدمه اول گذشت، قبل از پرداختن به موضوع اصلی این مقال، که بررسی ابعاد مختلف رابطه دیوان حافظ با قرآن است، ذکر نکات برجسته‌ای از زندگی شاعر ضروری است. شرح مبسوط و بیان جزئیات زندگی حافظ و تبیین موقعیت تاریخی وی، نه در گنجایش این گفتار است و نه مقصود این قلم. ولی در عین حال توجه به برخی از ابعاد زندگانی خواجه، ذهنیت و زمینه مساعدی برای طرح موضوع این مقاله، آماده می‌سازد.

شاید بدون در نظر گرفتن شاخص‌های مهم در حیات مادی و معنوی حافظ و با چشم پوشی از معلومات، شغل، اخبار و اقوال دیگران، آثار علمی و گزارشهای تاریخی، هرگونه اظهار نظری راجع به حافظ و دیوانش، کورکورانه و بی اعتبار باشد. مضافاً اینکه، بسیاری از ابیات و غزلیات حافظ، مربوط به حادثه‌ای از حوادث زندگی او و یا هم شهریهایش می‌شود. کما اینکه پاره‌ای از شارحان دیوان، در شرح برخی از ابیات، از تاریخ عصر حافظ مدد گرفته‌اند<sup>(۳)</sup>.

از طرفی نباید فراموش کرد که غیر از دیوان چندصد غزلی حافظ که جزء کم حجم‌ترین دواوین شعر فارسی است<sup>(۴)</sup>، و آن هم در دریایی از ابهام و ابهام غوطه‌ور است، یگانه راهی که برای شناخت و بررسی افکار حافظ و دستیابی به تجربه‌های بلند عرفانی او، باقی می‌ماند، همان برجستگی‌های حیات انسانی و علمی اوست. اگر چه دیوان، می‌تواند معرف واقعی شخصیت حقیقی و بیانگر ابعاد روحی صاحبش باشد، اما به علتی که اشاره شد و به اضافه اینکه دیوان حافظ نیز مانند اکثر آثار به‌جامانده از قرون گذشته، گرفتار نسخه بدلها و ضبطهای مختلف است، اهل تحقیق با احتیاط بیشتری، باید سراغ دیوان

## از مهمترین اطلاعاتی که اینک پس از قرن‌ها، راجع به حیات شخصی و معنوی حافظ در دست داریم و شک و شبهه بردار هم نیست، اشتغال جدی او به درس و بحث مدرسه‌ای است

را بگیرند. استادان بنامی در فنون مختلف بود. آنچه مسلم است و شواهد متعددی آن را تایید می‌کند - چنانکه بعضی از آنها خواهد آمد - حافظ در دوران تحصیل مکتب خانه‌ای خود، متون مهم آن عصر از قبیل «مفتاح العلوم» نوشته سکاکی - جامع یک دوره ادبیات عرب در همه شاخه‌ها - کشف زمخشری - مشهورترین تفسیر ادبی قرآن -، مواقف قاضی عضدایجی - از معتبرترین کتب کلامی اهل سنت - و چند کتاب معروف دیگر را، نزد اساتید

البته، شاید سخن از تحریف به معنای مصطلح آن روان‌باشد، اما وقتی که نسخ متعدد با ضبط‌های مختلف و گاه متناقض<sup>(۵)</sup>، خبر از تصرف بی‌رحمانه کاتبان و نسخه‌نویسان می‌دهند و هنگامی که سبک حافظ با استعاره و کنایه و مجاز و ایهام ... بیشترین انس را دارد، اعتماد و تکیه بر اصل دیگری، ناگزیر است. و آن اصل دیگر، همان بررسی حالات و رویدادهای عادی و غیرعادی زندگی شاعر است. بنابراین برای آشنایی با منویات حافظ در سایه روشن غزلیات، از رجوع به زندگی و تاریخچه حیات او، گریزی نیست، خصوصاً با اصراری که حافظ به مبهم‌گویی، ایهام‌آفرینی، عراقی سرودن و استعاره و تمثیل و مجاز و کنایه آوردن، دارد. بر اهل نظر دلبستگی آشکار حافظ به سبک عراقی و استفاده بی‌حد و حصر او از زبان تمثیل و ایهام، پوشیده نیست.

### از معدود کتابهایی که نام آنها در دیوان حافظ آمده، کتاب پرآوازه علامه زمخشری، «کشاف» است

معجب، از نظر گذراننده است. از عبارت دیگر، آنچه که نزدیکان حافظ از او نقل کرده‌اند و دقت در آراء و عقاید هم عصران حافظ، راجع به او و مطالعه بخشهایی از زندگی او، در حکم «محکّمات» حافظ شناسی است و آنچه که از زبان تمثیل‌آفرین او، تراوش کرده، به مثابه «متشابهات» است. و آن محکّمات است که می‌تواند عقده این متشابهات را بگشاید. در خود دیوان نیز محکّماتی وجود دارد که به عقیده نگارنده، باید در طی شرح و بسط هر بیتی از حافظ، آن محکّمات را در نظر داشت، شاید بتوان وجود همین محکم و متشابه در دیوان را از وجوه تشابه اش با قرآن، شمرد.

از معدود کتابهایی که نام آنها در دیوان حافظ آمده، کتاب پرآوازه علامه زمخشری، «کشاف» است. هر چند ذکر نام «کشاف» در کنار گل و ساقی و شاهد و سرو و سوز هجران و شادی وصل و ... به عنوان کتابی که دلمشغولی اهل مدرسه است، در مقابل دفتر اشعار و راه صحرا قرار گرفته است، اما به هر حال از آشنایی و انس حافظ با این کتاب، حکایت دارد. آشنایی و انسی که حاصل مروره‌های مکرر و بحثهای طولانی و تدریس و تدریس‌های دائمی اوست، آن قدر که برای فراغ از آن راهی جز پناه آوردن به دفتر اشعار و راه صحرا برای حافظ نمانده بود:

بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر

چه وقت مدرسه و کشف کشاف است

بی‌شک رغبت و تمایل قلبی جوان معرفت‌آموز شیرازی، مانند سایر هم‌مکتبی‌هایش بیش از همه، متوجه قرآن و علوم قرآنی بوده است، و این میل مقدس که آثار و نفوذ آن تا پایان عمر همراه حافظ باقی می‌ماند او را به سوی تحصیل مقدمات فهم و درک قرآن کشانده است. مقدماتی که هر عالم مسلمانی از مهارت در آنها ناگزیر است. علاوه بر تصریحی که خود شاعر در جایی از دیوانش، به عربی دانستن خود دارد، وجود ابیات و اشعار پراکنده عربی در دیوان غزلیات، از تسلط و چیرگی او

\* ... حرف دگر یاد نداد استادم:

از مهمترین اطلاعاتی که اینک پس از قرن‌ها، راجع به حیات شخصی و معنوی حافظ در دست داریم و شک و شبهه بردار هم نیست، اشتغال جدی او به درس و بحث مدرسه‌ای است. مکتب خانه‌هایی که حافظ سالهای نوجوانی و بلوغ خود را در آنها گم کرده است، مانند هر مرکز علمی و آموزشی در آن اعصار محل درسهای ادبیات فارسی و عرب، حدیث، تفسیر، کلام، حکمت و مهمتر از همه اینها، قرآن بود. استان فارس، مانند همه استانهای دیگر، عرصه ظهور

در علوم و فنون ادبی، خبر می دهد:

اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادبی است  
زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است

باید توجه داشت که ادبیات تازی، در کشور ما، نه به مثابه یک زبان بیگانه که به عنوان زبان دین و علوم دینی ما، دایر بوده است. اولین و ضروریترین معلوماتی که هر طالب علمی باید بدان مسلح می شد، صرف و نحو بود، و این ضرورت در عصر حافظ، بی هیچ گونه شک و ریبی، مورد توجه بود. لذا برای حافظ و همه کسانی که راه یابی به حریم قرآن، بالاترین آمال و مقاصد محسوب می شد، تبحر در زبان و لغت عرب مهمتر از هر علم و دانشی جلوه می کرد، و همه می دانستند که جز از این طریق، راه ارتباط با قرآن و علوم قرآنی، عادتاً ممتنع است.

و اینک پس از گذشت صدها سال، و رونق گرفتن علوم و دانشهای جدیدی که پیش از این، چندان نامی و یادی از آنها نبود، و پس از گرم شدن بازار چندین زبان دیگر، هنوز چیزی از اهمیت و ضرورت فراگیری زبان عربی کاسته نشده است. حافظ و بسیاری از هم عصران حافظ، این نکته را به خوبی دریافته بودند که دانستن زبان و قواعد عربی، تنها یک هنر عالمانه نیست، بلکه برای انس با قرآن و درک مضامین تودرتوی آن، ضرورتی بی بدیل و راهی مجرب است. چگونه می توان زیباییها، حلاوتها، هنرمندیها، ابتکارات و بالاخره هیمنه و اعجاز قرآن را درک کرد، در حالی که هیچ بهره ای از زبان قرآن در میان نباشد. شاید برای عربی بودن قرآن نتوانیم «موضوعیت» قایل شویم، ولی مسلماً در «طریقت» آن نیز نباید ساده انگار و سطحی نگر باشیم. خلاصه آنکه اگر نبود آنکه حافظ جانب ادب را فرو نمی گذاشت و «عرض هنر» را در نزد یار «بی ادبی» می انگاشت، مهر خموشی را از زبان برمی داشت و بر همگان معلوم می ساخت که: «زبان خموشی و دهان پر از عربی است.»

عمومی ترین درس در تمام مکتب خانه های ایران، تا قبل از شروع نظام آموزشی جدید، به نحوی مربوط به قرآن می شد. برنامه اصلی و لایتغیر همه آن مراکز آموزشی، سوق دادن جوانان به سوی قرآن و مقدمات فهم و تفسیر آن بود. در این مدارس که ظاهراً تنها مراکز علمی-آموزشی کشور بودند، درس قرآن، یک امر جدی و ناگزیر تلقی می شد.

گذشته از حفظ، قرائت، تجوید، لغت، صرف، نحو، تزیین و ترکیب، بیان، بدیع و تفسیر، طالبان علم در این حوزه فن تلاوت و اختلاف قرائت، آشنایی به عمل می آوردند. قرائتهای هفتگانه که هر کدام یک یا چند روایت مجزا نیز داشتند، یکی از گرمترین مباحث علمی جوانان بود. شوق جوانان به فراگیری قرآن و گرمی بازار قرائت و قاریان، شهر را مملو از قاریان و حافظانی ساخته بود که سیمای شهر را، قرآنی و بالتبع روحانی می کردند. این گروه، مهمترین و پرجمعیت ترین طبقه از طبقات دانشمندان را تشکیل می دادند و به قول نویسنده «از کوچه زندان»: «در چنین شهری، حافظ شدن به همان اندازه دشواری داشت که شاعر شدن؛ شاعر شدن در یک شهری که یک وقت سعدی از آن بیرون آمده بود. در این حوزه ها، نه فقط در این ایام حفظ و فهم قرآن اهمیت داشت، قرائت آن نیز با دقت خاصی تعلیم می شد...»

**شاید برای عربی بودن قرآن نتوانیم موضوعیت، قایل شویم، ولی مسلماً در «طریقت» آن نیز نباید ساده انگار و سطحی نگر باشیم**

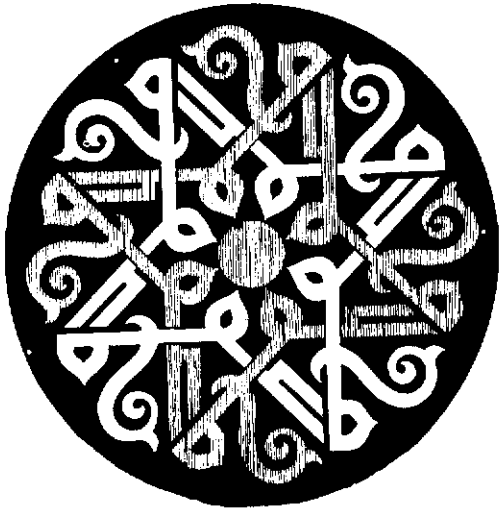
**عمومی ترین درس در تمام مکتب خانه های ایران، تا قبل از شروع نظام آموزشی جدید، به نحوی مربوط به قرآن می شد**

آشنایی با قرائتهای هفتگانه مزیتی بود و استادان نام آوری چون ابوالمبارک و ابوالخطاب، از عالمان و قاریان عصر، حلقه هایی داشتند برای تدریس آن.<sup>(۶)</sup>

تدریس منظومه هزاربیتی «شاطبی» نمونه این اقبال عمومی، میان جوانان بود. این قصیده که به لغت عربی هم ساخته شده بود، مشتمل بر بحثهایی مربوط به قرائت می شد و نوآموزان مکاتب در آن سالها با شور و شوق وصف ناپذیری این هزاربیت عربی را از استاد فراگرفته و بعضاً به خاطر می سپردند.

یکی دیگر از علائم و گزاره های تاریخی که اشتغال تمام وقت حافظ را- لاقلاً برای دورانی- به دروس قرآنی کاملاً روشن می کند، حضور مشتاقانه وی در درس استاد مشهور آن عصر، «قوام الدین عبدالله» است. حافظ به گفته دوست و





### و چه بسا سنت حسنة سحرخیزی و قرآن خوانی را حافظ از همین کلاسهای درس شروع کرده باشد

همین نکات و رویدادهای تاریخی است که شان صعود بسیاری از غزلیات حافظ را روشن می‌کند. یعنی وقتی که در کلاس درس استادی، قرآن و ذکر و صبح خیزی و درس، به هم می‌رسند، دانش آموز آن مکتب، گوینده این قبیل اشعار می‌شود.

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

#### \* تخلص قرآنی

تخلص شعری حافظ، بیت الغزل زندگی شاعرانه اوست. از میان انواع و اقسام تخلصهایی که شاعران قدیم و جدید، برای خود انتخاب می‌کردند و می‌کنند، خواجه شیراز، «حافظ» را می‌پسندد. عنوان «حافظ» پیش از آنکه یک اصطلاح شاعرانه و یک تخلص شعری باشد، به آشنایان و عالمان به قرآن، تعلق دارد.

از آنجا که شاعر بلند همت شیراز، همه چیز خود را از قرآن می‌دانست، در تخلص نیز، دست به یک انتخاب قرآنی زده و از این جهت هم خود را مرهون قرآن می‌کند.

وقتی که در کلاس درس استادی، قرآن و ذکر و صبح خیزی و درس، به هم می‌رسند، دانش آموز آن مکتب، گوینده این قبیل اشعار می‌شود

هم شاگردی معروفش، «محمد گلندام» سالها، نزد قوام الدین عبدالله، شاگردی می‌کرده است. این استاد متخلق و آداب دان آن گونه که نوشته اند، کلاسهای خود را در ثلث آخر شب تشکیل داده و تا هنگام طلوع سپیده، ادامه می‌داد، بعد از نماز بامداد به درس قرآن می‌نشست و در فواصل درس، برای خود ذکر و اورادی نیز داشت. بی شک استاد سحرخیز و قرآن-دوستی چون «قوام الدین» در روحیه شاگرد نوآموزی چون حافظ، موثر بوده و انس او با قرآن در آن ساعات شب، محرك مطمئنی برای شاعر حساس و حقیقت جوی ما بوده است و به احتمال بسیار، سخن از آن صبح خیزیها و نیازهای شبانه که فضای دیوان حافظ را چون گلستانی در سحرگاه بهار، معطر کرده، ریشه در همین محافل داشته است. و چه بسا سنت حسنة سحرخیزی و قرآن خوانی را حافظ از همین کلاسهای درس شروع کرده باشد.

قوام الدین عبدالله، از اساتید مشهور «کشاف» در روزگار خود بود، و پیش از این راجع به تعلق خاطر و اشتغال حافظ به این اثر بی بدیل ادبی، سخن رفت. اینکه حافظ از میان صدها و هزاران کتاب، در موضوعات مختلف، «کشاف» را در مقابل «دفتر اشعار و راه صحرا» قرار می‌دهد، بی کنایت به اهمیت و جذبه این تفسیر مهم بیانی، برای اهل علم نیست. اهل علمی که بی هیچ دغدغه‌ای باید حافظ را در قرن هشتم، یکی از حلقه‌های طلایی آن زنجیره دانست.

اظهار نظر درباره افکار و گرایشات طالب علمی که از کلاس درس قوام الدین عبدالله و میرسید شریف جرجانی، و تحصیل کشاف و مطالع و مواقف و مصباح و منظومه شاطبی و ... فارغ شده، نباید چندان مشکل باشد. خصوصاً اگر آثاری از این کلاسها و اساتیدش در دیوان آن طالب علم، مشهود باشد. درک محضر عالمان وارسته و سخت کوشی که حافظ سالهای جوانی خود را در مکتب و مدرسه آنها صرف کرده، در روحیه معرفت جوی او بالاترین تاثیرات را داشته است. و توجه به

## حفظ قرآن، آن هم به سخت‌ترین شیوه آن، یعنی همراه با روایت‌های چهارده گانه، تلاشی بود که حافظ برای نزدیک شدن به سرچشمه عرفان و حکمت انجام داد

از آن که بگذریم، حسنه و امتیازی بالاتر از آن تصور نمی‌شود. زیرا عصاره تعالیم قرآن نیز، جز ایجاد انس و الفت میان عبد و معبود نیست و در این رابطه، سخنی مفصل باید که این مقال گنجایش آن را ندارد.



### پاورقی:

- (۱) مثنوی معنوی، دفتر دوم، طبع نیکلسون، ایبات ۲۲۰-۴۱۹.  
 (۲) ر.ک. مرنضی مطهری، تماشاگاه راز. درباره حافظ (برگزیده مقالات نشر دانش). پرتو علوی، بانگ جرس. جلال‌الدین همایی، مقام حافظ و ...  
 (۳) تقریباً اکثر شرح‌های تحقیقی چنین است، برای نمونه به «حافظ نامه» نوشته آقای بهاء‌الدین خرمشاهی، رجوع شود.  
 (۴) جالب است که بدانیم، تنها، غزلیاتی که به حرف پاه در دیوان شمس، ختم شده‌اند، حجمی بیش از کل سروده‌های حافظ دارد. یکی از عوامل جذابیت این مجموعه را باید اختصار و گزیده‌گویی آن، دانست. از این جهت، حافظ را باید در عمل به توصیه معروف ناصر خسرو، بسیار موفق خواند:

کم گسوی و گزیده گسوی چون در  
 تازانندک تو جهان شود پر

و انصافاً هیچ «اندکی» مانند دیوان مختصر حافظ، جهان شعر و شاعری را پر نکرده است.

(۵) مانند این مصراع: «عبوس زهد بوجه خمار بنشیند» که در بعضی از نسخ «نشیند» آمده است.

(۶) عبدالحسین زرین کوب، از کوچه زندان، ص ۱۸ و ۱۹.

(۷) فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهروی که عمل پر مجاز کرد

حفظ قرآن، آن هم به سخت‌ترین شیوه آن، یعنی همراه با روایت‌های، چهارده گانه، تلاشی بود که حافظ برای نزدیک شدن به سرچشمه عرفان و حکمت انجام داد. انس و رغبت وی به کلام خداوند، به حدی بود که به یک یا چند قرائت نیز اکتفاء نکرد و حافظه خود را به همه روایت‌های مشهور و غیرمشهور، متبرک ساخت.

جالب آن است که، علی‌رغم همت بلندی که وی در حفظ قرآن از خود نشان می‌دهد و وجود اشتغالات علمی و غیرعلمی فراوان، ذره‌ای از توجه او به قرآن، کاسته نمی‌شود و همچنان، خود را بدهکار می‌بیند و راه نجات را در الطاف و کرامت‌های الهی می‌جوید:

من ارچه حافظ شهرم جویی نمی‌ارزم

مگر تو از کرم خویش یار من باشی

او، شهرتش را به حافظ قرآن بودن، با جویی برابر نمی‌کند، زیرا کسادی همه اسباب را در برابر کرم الهی می‌بیند. مضمون بیت فوق، حکایت از طبع بلند شاعری می‌کند که اعتقادش به کوششهای معشوق است نه کوششهای عاشق.

در جایی دیگر نیز، حافظ قرآن بودن را دستگیر و فریادرس نمی‌بیند و مقام و مرحله‌ای را نشان می‌دهد که تنها عشق به فریاد می‌رسد، اگر چه مانند حافظ، کسی قرآن را با چهارده روایت از پر بخواند:

عشقت رسد به فریاد از خود بسان حافظ

قرآن زیر بخوانی با چهارده روایت

این درسی است که حافظ، از پس صدها سال به خوانندگان دیوانش می‌دهد: یعنی؛ انباشتن سینه از الفاظ و کلمات وحی، بدون لبریز شدن قلب از شوق الهی، فریادرس نخواهد بود. زیرا «فردا که پیش‌گاه حقیقت شود پدید»، شرمنده، رهروانی خواهند بود که عمل را در حصار تنگ مجاز، محصور ساختند. (۷)

بالاخره، حافظ با این بیت - که مورد اظهار نظرهای گوناگونی نیز قرار گرفته - از بر خواندن قرآن با چهارده روایت را، با هیچ چیز برابر نمی‌کند مگر «عشق». پس این حسنه و امتیاز تنها مغلوب ارزشهای والای معنوی و عشق پاک، است و